

## انتقادات ناصر خسرو از طبقات اجتماعی عصر خود\*

احمد عبدالزاده فرد\*\*

### چکیده

ناصر خسرو از معدود شاعرانی است که زبان عاطفی و موسیقایی شعر را در خدمت تعهد اجتماعی- انسانی خویش قرار داده و در دیوان خود که حاصل تجربیات مذهبی و ادبی اوست، طبقات مختلف اجتماعی را، از جمله، عامه مردم، امرا و حکام، شعرا، درباریان، متصوفه، پیروان مکاتب غیراسلامی، ناصبیان که هر کدام در ساختار نظام فکری- اجتماعی آن دوران می توانستند نقش داشته باشند، مطابق اندیشه دینی و باطنی خود مورد انتقاد قرار داده است. این مقاله در راستای انعکاس علل شکل گیری و چگونگی آن انتقادات، مقدمتاً نقبی به اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر شاعر زده و در نهایت به این نکته پرداخته که نقد ناصر خسرو از مردمان هم عصر خویش، نقد شخصی و تلافی جوانه نیست، بلکه وی به عنوان یک شاعر متعهد، با انتقادات خود ساختار فکری و اجتماعی عصر خویش را به چالش کشیده است که آثار چنین ساختاری بیمار، در دوره های بعد از وی، به خوبی به چشم می خورد.

**واژگان کلیدی:** ناصر خسرو، انتقاد، طبقات اجتماعی، جامعه ایرانی

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۳

تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۱۲

\*\* دانش آموخته دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

atta86@yahoo.com

## مقدمه

همزمان با بیداری فکری حکیم ناصر خسرو و تولد دیگر باره او در چهل و دو سالگی «ایران اگر چه در این دوره استقلال داشت، لیکن رابطه میان آن و بغداد از همه حیث برقرار بود. وضع آن شهر خواه از باب سیاست و خواه از حیث علم و ادب در همه ممالک اسلامی و از آن جمله ایران تاثیر داشت» (صفا، ۱۳۶۷: ۱۹۷) در بغداد متوکل عباسی تجدید سنت کرده، در روز بازار تعصب، عامه را به تقلید و تسلیم فرمان داده بود و شیوخ محدثین را به تحدیث و امر به اظهار سنت و جماعت کرد. نسبت به معتزله سخت‌گیری‌هایی آغاز نموده، آنان را از کار برکنار داشت (همان: ۲۳۷). در ایران مردی جنگجو و مدبر و باسیاست و در همان حال متعصب و سخت‌گیر و علاقه‌مند به جمع مال براریکه قدرت تکیه زده بود و از بهر عباسیان انگشت در کرده، در همه جهانیان قرمطی می‌جست و آنچه یافت می‌آمد بر دار می‌کشید (بیهقی، ۱۳۸۰، ۱: ۲۸۲). بعد از او، همین که دیگر اقوام ترک (سلجوقیان) در ایران نفوذ یافتند، به پیروی از رفتار سخت خلفا، آزار و اذیت معتزله شروع شد و این آزار و اذیت مخصوص معتزله نگشت؛ بلکه تشیع و باطنیه را نیز از ملاحظه می‌شمردند و قلع و قمع آنان را از واجبات می‌دانستند. اینان غیر از طریق حنفی همه را کفر و زندیق و رفض می‌شمردند و حاضر بودند که آنان را از دم تیغ بگذرانند. چنان که نظام الملک، معتقد بود که همه آنها مذاهب زنادقه و کفر دارند و نفی صانع می‌کنند و بر رسول (ص) ناسزا می‌گویند. به طوری که این امر از نامه‌ای که محمود پس از فتح ری به القادر نوشت سخت آشکار است: «خداوند دست ستمکاران را از این بقعه (ری) کوتاه کرده و آن را از لوث باطنیان سترده است. حقیقت سعی و مجاهدت بنده درگاه در پیشگاه خلیفه از بابت غزو با اهل کفر و ضلالت و قمع دسته‌های باطنیه آشکار است...» (همان: ۲۳۸-۲۳۵). پس از این، بحث و نظر در علوم دینی و غیردینی متروک شد و تسلیم و تقلید امری معتاد گشت، تسلیم به قضا و قدر و تقلید از اسلاف بدون آوردن هر نوع نظر بکر

و جدیدی، و این ضربت بزرگی بود که اهل حدیث و سنت به تمدن و علوم ممالک اسلامی وارد ساختند. تفکر در اصول دین و عقاید و احکام و احادیث و آیات و تمیز خطا از صواب به وسیله عقل را امری زائد و نزدیک به کفر و جسارت دانستند و در حقیقت آن را تحریم کردند (صفا، ۱۳۶۷: ۲۳۹-۲۴۰). اندک اندک بازار کسانانی رونق گرفت که علوم عقلی را تحریم کردند و کتب فلسفی و ریاضی را سوختند و علما و حکما را به جرم آنکه مذهب تعطیل دارند، کشتند. چنانکه سلطان محمود در ایران به امتثال امر خلیفه شروع به نفی و حبس و قتل مخالفان مذهبی خود خاصه معتزله و فرق شیعه کرد و فرمان داد که آنها را بر منابر لعن کنند (همان: ۲۴۳). «چنانکه بعد از قرن پنجم دوره نفوذ شدید فقها پیش آمد و آن قوم نه تنها مراجع امور شرعی بودند بلکه در امور سیاسی و کلی نیز دخالت کردند و سخن آنان در نزد شاهان و وزرا و حکام، تاثیر بسیار یافت، حتی توانستند به تغییر دادن مذهب شاهان هم مبادرت کنند...» (همان: ۲۴۴) در یک چنین دوران سخت و سرد اعتقادی و اجتماعی؛

معدن دیوان ناکس اکنون شد	خاک خراسان چو بود جای ادب
خانه اش ویران و بخت و ارون شد	حکمت را خانه بود بلخ و کنون
دین به خراسان قرین قارون شد	خاک خراسان بخورد مردین را
حرّه او پیشکار خاتون شد	چاکر قفچاق شد شریف ز دل
فضل به نقصان و نقض افزون شد	لاجرم ار ناقصان امیر شدند

( ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۷۹ )

در چنان اوضاع پریشان و خلاف آمداعات بود که ناگهان دست غیب آمد و به حکیم خُم نشین ما زنهار زد که « اگر به هوش باشی بهتر، در بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد بلکه چیزی را باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید» (همو، ۱۳۶۳: ۲) بعد از این تحول باطنی و تولد دوباره است که ناصر خسرو در می یابد که حکیم آن نیست که مجلس میر و صدر

وزیر از او خالی نباشد و یکی ادبش لقب دهد و دیگری فاضل (همان: ۴۰۰) و او نیز برای در امان ماندن از غم روزگار پیوسته با دختررز همنشین باشد؛ بلکه دریافت که «هرکه عمل با علم کند او حکیم باشد و هرکه حکمت یافته باشد، بدو خیر عظیم و بسیار منفعت رسیده باشد و از جمله امت، هیچ گروهی نیست که معنی کتاب و شریعت بجویند مگر به ظاهر آن استاده اند. ودانستن ظاهر چیزها فعل ستوران است و هرکه به ظاهر گفتار کار کند بر درجه ستوری بسنده کرده باشد» (همو، ۱۳۴۸: ۲۵).

بنابراین، «این شاعر آزاد اندیش» (یان ریپکا، ۱۳۵۴: ۲۹۸) در پی دست یابی به حقیقت، بعد از یک خواب، در کشورهای اسلامی و شرقی به سیاحت پرداخت. اما «ظاهراً آنچه او را به سفر انگیزت، ذهن کنجکاو و حقیقت جوی او بود. زیرا آرا و مقالات تعبد آمیز اطرافیان نیز - که بیشتر باب طبع عامه زود باور بود - وی را قانع و سیراب نمی کرد و از طرفی، حکمت اهل باطن - با انتساب ایشان به آل رسول - برای او جاذبه ای داشت و محیط بسته خراسان جای این گفتگوها و چون و چراها نبود» (یوسفی، ۱۳۵۵: ۵۶-۵۷).

هر چند که ناصر خسرو، سرآغاز سفر خود را معلول رویای بیداری افزای خود عنوان می کند؛ ولی این رویا، بهانه ای شد برای شروع و جست و جوی کیمیای حقیقت. زیرا از یک مرد کتابخوان و عالمی مثل ناصر خسرو بعید است که برای کشف حقیقت، منتظر یک اتفاق و یا یک رویایی باشد. «غرض اینکه آنچه ناصر خسرو را به این سفر ترغیب کرد؛ شوق کشف حقیقت و به یکسو زدن پرده ها و فهم رازها و پرسش هایی بود که فکر او را به خود مشغول کرده و در دیار خود جواب آنها را نمی یافت» (یوسفی، ۱۳۵۵: ۵۸). این موضوع در قصیده اعترافیه (ای آنکه خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر / تو برزمی و از برت این چرخ مدور) (ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۵۰۵) جای جای به آشکارا بیان شده است.

با وجود این، یان رپیکا نمی‌تواند موضوعات قصیده اعترافیه را یک امر واقعی بپذیرد و بر این باور است که: «سراسر مطالب را یا خود وی (ناصر خسرو) برای استفاده از آن در شعر به هم بافته یا بعدها دیگران اختراع کرده‌اند» (یان رپیکا، ۱۳۵۴: ۳۰۰) رویای او را یک امر متداول در زندگی نامه‌ها می‌داند. با وجود این، اگر قصیده اعتراف ناصر خسرو اختراع دیگران باشد؛ موضوع حقیقت جویی و گرویدن وی به مذهب اسمعیلیه و حجت زمینی او در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند و شاید حکمت و همه نظریاتش در دیوان زیر سؤال برود. در حالی که حالات بعدی وی، واقعی بودن تحقیقات او را در این قصیده به اثبات می‌رساند. اما «این موضوع که پس از آنکه شخصاً ترقیات اجتماعی و اقتصادی مصر را دیده و ناگهان تغییر مذهب داده، بی‌اساس است، ولی بعید نیست که این مشاهدات در رسوخ بیشتر عقیده اش موثر بوده باشد» (همان: ۳۰۰).

به هر حال، علل حقیقت جویی و گرایش ناصر خسرو به اسمعیلیه هر چه باشد - اشارات رویایی یا آشنایی قبلی و احتمالی او با مبلغان فاطمیان در خراسان - به دور از این حقیقت نیست که چون ناصر خسرو به عنوان یک حکیم و ادیبی که به همه مسائل، به ویژه به مسائل دینی از روزنه خرد می‌نگریست، در سرزمینی می‌زیست که تعقل و بحث و جدل تعطیل و در تسلیم و تقلید باز بود و در حوزه خلافت عباسیان نیز، تعصب و سخت‌گیری و ظاهر اندیشی بود، اما در طرف دیگر، خلفای فاطمیان با آزاد اندیشی و نکوکاری و معارف پروری حکومت می‌کردند و بنای کارشان بر اشاعه مذهب به وسیله تبلیغات بود و نسبت به سایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا می‌داشتند. حتی به نصرانیان اجازه می‌دادند که علناً با علما به مباحثه و مجادله پردازند و کسی تا آن تاریخ چنین چیزی نشنیده بود» (براون، ۱۳۳۵: ۵۷۸) و این مسئله (آزاد اندیشی در حوزه خلافت فاطمیان) مطابق سلیقه ناصر خسرو بود.

ناصر خسرو پدیده‌ای سرشار از جنبه‌های ممتاز است. وی هنرمندی عادی از آن گونه که نظایرش در کوچه و بازار فراوانند، نیست، بلکه شاعری است با سبک خاص خود و مردی است که مقدم بر هر چیز به اندیشه قدر می‌نهد. از این رو پرداختن به شخصیت و اندیشه ناصر خسرو و تحلیل اشعار او، پرداختن به مسائل اجتماعی و فکری دوره‌ای است که ناصر خسرو با تمام وجود ساختار آن را به چالش کشیده، کوشیده است که جای خالی خرد و خردگرایی را در نظام فلسفی و حکمی عصر خویش به آیندگان باز نماید. بنابراین بیهوده نیست که یان ریپکا در اثر ایران‌شناسانه خود در اهمیت شخصیت حکیم ناصر خسرو می‌نویسد: « ادبیات سلجوقی را با شخصیتی آغاز می‌کنم که خارج از جریانات متعارف ادبی قرار دارد، تا بدین ترتیب تحرکات فکری و اجتماعی ایران آن روز را با بیانی رساتر مشخص سازم» (همان: ۲۹۸).

ناصر خسرو به واقع شاعری یگانه است، او همان طور که می‌اندیشیده، شعر گفته و همان گونه نیز زندگی و رفتار کرده است. به عبارت دیگر فکر و شعر و زندگی او به هم پیوسته و همانند است» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۷۶). می‌توان گفت که شعر او آئینه زندگی و افکار اوست، زیرا شعر برای وی جنبه تفریح و مثل شاعران دیگر هم عصر خود و ابزار مدح و دست آویز دنیاطلبی نبود، بلکه سلاح برنده مبارزه در مقابل جمود فکری زمان و سنان نافذ در افکار عامه مردم بود. هر چند که این حقیقت گویی او انعکاس چندانی در بیرون از کوهسار یمگان نداشت. به طوری که این امر از عدم ذکر نام این دگر اندیش عصر خود - حتی یکبار - در نزدیک ترین کتب ادبی و تاریخی نسبت به او ( چهار مقاله نظامی عروضی و تاریخ بیهقی) کاملاً آشکار است. اما برای یک پژوهشگر و منتقد ادبی - اجتماعی امروز، اشعار ناصر خسرو ستاره درخشانی از اعماق تاریخ فکری و مذهبی امت اسلامی است که می‌تواند نتایج بسیار ملموس تری داشته باشد.

بنابراین طبیعتاً لازم می‌آمد که ناصر خسرو به عنوان یک آزاداندیش دینی در راستای ایستادگی در مقابل دین رسمی زمان که مورد پسند تحقیقات خردگرایانه او نبود به سوی خرد دینی متمایل شده، درون مایه شعر خود را پرخاش آمیز و مقاوم و تسلیم ناپذیر برگزیند که هم خالی از بزم و عشق باشد و هم معترض، صریح و شجاعانه و انعکاس دهنده روح آزرده و نستوه خویش. شعر ناصر خسرو چه در ردّ و نقد مخالفان و دشنام به آنان، چه در حسب حال و شکایت‌ها، سخنی است از دل برآمده و تاثیرگذار. حتی مدح خلیفه فاطمی نیز در سروده‌های او مدح یک شخص برای مقاصد دنیوی نیست. بلکه «توصیف و تبیین راهی است که وی برگزیده، با لحن نو گرویده‌ای متعصب و تاکید بر والایی مکتب و معرفت و علم و آگاهی که به نظر او فقط از همان راه مذهب دست می‌دهد و بس» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۸۶).

«خاصیت عمده شعر او اشتغال آن بر مواعظ و حکم بسیار است. در این امر قطعاً از کسایی، شاعر مروزی مقدم بر خود، پیروی کرده است» (صفا، ۱۳۶۶: ۴۵۴). حتی در این راه بر دیبای رومی خود در برابر کسای کسایی می‌بالد و می‌گوید:

سوی شعر حجت گرای ای پسر      اگر هیچ در خاطر توضیاست  
که دیبای رومی است اشعار او      اگر شعر فاضل کسایی کساست

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۳۰)

بنابراین «شعر ناصر خسرو را می‌توان شعر مذهبی- ادبی خواند که پیشرو او در این نوع شعر کسایی مروزی بود» (شمسیا، ۱۳۸۲، ۶۴).

با این همه، اگر بخواهیم درون مایه اصلی شعر او را بیان کنیم، تنها یک واژه است که بیش از موضوعات دیگر برجستگی دارد و آن «خرد» است. این خردگرایی و عقلانیت در شعر ناصر خسرو یک اصل است و دیگر توصیفات بر آن ختم می‌شود. زیرا آنچه که دیگر شاعران را مجذوب می‌کند؛ یعنی مظاهر جمال و زیبایی و جنبه‌های دلفریب دنیا و اهل آن، قدرت جذب او را ندارند. بلکه «نظر او بیشتر به حقایق عقلی و

مبانی و معتقدات دینی است. به همین سبب توصیفات طبیعی را هم در حکم تشبیبی برای ورود در مباحث عقلی و مذهبی به کار می‌برد» (همان: ۴۵۵). این، نه از آن نظر است که ناصر خسرو از پرداختن به توصیفات و جمال‌گرایی در شعر ناتوان است بلکه «در شعر او تفکر و عاطفه در کنار خیال همواره در حرکت است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵۵۰) و شعر در نظر او ابزاری برای بیداری مردم و بیان مخالفت و نقد افکار حاکم بر عصر خود است. زیرا با شعر می‌توان درشتی‌های عقلانیت را به راحتی در جامه حریر تخیل و عاطفه پوشاند و به مخاطب عرضه کرد.

با وجود اینکه به نظر می‌رسد که او (ناصر خسرو) نخستین کسی است که زمزمه مخالفت با تاریخ فرهنگ ایران را که بعدها در قرن ششم رواج یافت، سرداده است» (شمسیا، ۱۳۸۲: ۶۴)، و در شعر مذهبی خود، دینی را تبلیغ کرده که اساس آن عقل و خرد آدمی است، نه «مقرر شدن با شمشیر» و «مشهر شدن به تقلید» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۱۰) اما قبل از او این مخالفت و اظهار نارضایتی از وضع موجود، در شاهنامه فردوسی نیز دیده می‌شود.

می‌توان گفت که شاهنامه، بانگ رسای مخالفت فردوسی با اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خویش است. چنانکه فردوسی با این کار در دراز مدت توانست یک ملت مشرف به موت را زنده به پارسی نامه خود کند. اما متأسفانه در زمان خود حتی بعد از چندین قرن نیز «بانک او مخاطب سیاسی - اجتماعی نمی‌یابد و وسیله چرت زدن‌های پای منقل نقال‌های قهوه خانه‌ها می‌شود» (رضاقلی، ۱۳۷۰: ۸۰)، به عنوان مثال فردوسی در داستان ضحاک ماردوش ویژگی جامعه‌ای را که در آن:

نهان گشت کردار فرزنانگان      پراکنده شد کام دیوانگان  
هنر خوار شد جادویی ارجمند      نهان راستی آشکارا گزند

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳۹)



به تصویر کشیده است. اما به علت ضرورت زمان و جواختناق حاکم، بالاجبار برای بیان مسائل روز، زبانی کنایی و اسطوره‌ای را انتخاب نموده است. در حالی که محتوای مورد بحث او مسائل جاری زمان اوست. «بدین اعتبار فردوسی از معدود افرادی است که به تجزیه و تحلیل نیروهای سیاسی بغداد و عناصر ترک داخلی آنها می‌پردازد و ضمن بیان مفاسد آنها نه تنها با بغداد و غزنین بلکه با عناصر داخلی آنها نیز می‌ستیزد و در واقع طرح تئوریک یک نظام جانشین عرب و ترک را می‌ریزد» (پیشین : ۳۱).

بعد از فردوسی، این اندیشه مخالفت با اوضاع اجتماعی و فکری زمان، در شعر حکیم عمر خیام به سبک خاص خود و با استهزای همه زمانها برگزار شده است. تاکید وی بر بی اعتباری دنیا و کوشیدن در عیش و مستی در شعر او انعکاسی از حقیقت جویی و نپذیرفتن آرای ظاهرینان و نشان دادن شک و تردید در برابر فلسفه اندیشه آنهاست. به طوری که «الیزابت الدن کریتس که یکی از مترجمان رباعیات خیام به انگلیسی در قرن ۱۹ است، وی را سراینده فریادی بشری انگاشته که هیچ ملتی نظیر آن را نداشته است» (یوسفی ۱۳۸۸ : ۱۲۴).

همزمان با عمر خیام، حکیم سنایی نیز در بیان ویژگی‌های اجتماعی عصر خود «تازیانه انتقاد خود را بر اندام یک یک عناصر اجتماعی خویش؛ از پادشاه گرفته تا امرا و صوفیان و برخی زاهدان ریایی ... نواخته است و در کار یک یک ایشان به خرده بینی پرداخته» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۹۳) و با صراحت می‌گوید:

مرد هشیار در این عهد کم است      و هر کسی هست به دین متهم است

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۱)

این، خود، نشان دهنده واقعیت‌های اجتماعی عصر است. و یا در قصیده‌ای با

مطلع:

«ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار      ای خداوند قال الاعتذار الاعتذار...»

که مروری بر کل اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و عرفانی و اخلاقی عصر خود است که به طرز ظلم ستیزانه طبقات مختلف اجتماعی را آشکارا مورد نقد قرار داده است.

در دوره‌های بعد نیز، اندیشه ورنی چون حافظ، سعدی و عبید زاکانی و ... برای مقابله با نادانی‌های معاصران و ظلم حاکمان و تحجر و تسلیم مرعوبان، طریقه طنز و مطایبه را پیش گرفتند و هر کدام در مقابل «جامعه‌ای که ریا و ظاهر سازی و مقاصد شوم را به ظاهری آراسته»؛ (یوسفی، ۱۳۵۵ : ۲۹۱) با وارونه زدن نعل سخن به ریش روزگار و ابنای آن و بر نادانی بسیاری از معاصران خندیدند اما خنده تلخی که باطن انتقامجویانه و بیدار کننده دارد.

### شیوه خاص حکیم ناصر خسرو در نقد طبقات مختلف اجتماعی

اندیشه محوری اکثر قصاید ناصر خسرو تقابل عقل است و تقلید. عقل در اینجا نه آن عقلی که ملازم منطق یونانی و خرد گرایی ضد دینی است بلکه از دیدگاه ناصر خسرو؛

«عقل عطاى است تو را از خدای برتن تو واجب دین زین عطاست

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

به عبارت دیگر، عقلی است بر پایه این اصل تشیع که «کَلِمَا حکم به العقل حکم به الشرع و کَلِمَا حکم به الشرع حکم به العقل» به طوری که در یک جستجوی رایانه‌ای از دیوان ناصر خسرو در ۸ ثانیه ۱۶۳ بیت در مورد عقل و ۳۶۸ بیت در مورد خرد مشاهده می‌شود. بنابراین عقلی که منظور نظر ناصر خسرو است «کان رسول خدای است» (همان: ۱۳۸) و «عصایی بر ره خرم بهشت» (همان: ۴۲۳) و «خردمند فقط بر راهی می‌رود که عقل سلیم و آیات فرقان بر آن گواهی می‌دهد» (همان: ۲۳۴) و در این راه، همه آنهایی که گفتند که موضوع شریعت نه به عقل است و تقلید را به جای

تحقیق نهادند، مورد انتقاد ناصر خسرو واقع شده است. آن هم نه انتقادی از نوع طنز و نمادین و کنایی بلکه انتقادی مستقیم و عریان. زیرا ناصر خسرو بعد از اینکه گم‌شده خود را در فاطمیان یافت، از همه جهان، دین را برگزید و خویشان را موظف به بیداری خلق خفته زمان خود دانست.

از این رو انتقادات او از عناصر مختلف اجتماعی، نقدی از روی غرض شخصی و یا هجوگرایی یا شخصی، برای به دست آوردن خواسته‌های دنیوی نیست. زیرا برای او که « دست از تجمل دنیوی و مال و منال و جاه و احترام شسته و از امیر و وزیر و سلطان و حاکم، گریزان گشته بود و در جهان مادی عصر خویش جز تاریکی چیزی مشاهده نمی‌کرد و جهان معنوی یعنی جهان علم و دانش زمان خود را پس میان تهی می‌یافت؛ فقط دین بود که می‌توانست راهی به روشنایی در تنگنای یمگان برای او بگشاید» (محقق، ۱۳۶۸: ۳۷۷). دینی که خرد راهنمای آن است و « اندیشه، شجر خوب پرور و پرهیز و علم، برگ و بر آن است» (همان: ۱۲).

انتقادات ناصر خسرو، از طبقات مختلف، باز تابنده واقعیات اجتماعی عصر او است؛ واقعیت‌هایی که او را در یمگان و همه تاریخ اندیشه دینی ما را به بند کشید. این واقعیت‌ها چهره اصلی خویش را در قرون بعد به خوبی نمایان ساخت که تعصب و ظاهراندیشی جای حقیقت‌نشست و تقلید و تحجّر، علم و تحقیق را مغلوب ساخت. چنان که این امر در آثار شاعران و اندیشمندان بزرگ بعد از ناصر خسرو مثل سنایی، عین القضات همدانی، حافظ، سعدی، عبید زاکانی و ... به خوبی مشهود است.

### انتقادات ناصر خسرو از طبقات مختلف اجتماعی عصر خود

باتوجه به مقتضیات فکری و درونی ناصر خسرو و الزامات عصر او که شمه‌ای از آن در مقدمه ذکر شد، می‌توان دریافت که وی به عنوان یک شاعر متعهد که خود را مسئول بیداری جامعه خویش می‌داند، چکیده نظم فکری و قضاوت‌هایش را در مورد

طبقات مختلف اجتماعی که در ساختار فکری و اجتماعی آن دوران می‌توانستند تاثیر گذار باشند، در دیوان گرانسنگ خود آورده و منابع آلام امت اسلامی را موشکافانه مورد نقد قرار داده و آن عناصری را که موجب ناامنی‌های فکری و دینی شده‌اند، با ویژگی‌های خاص خود دلسوزانه معرفی کرده است.

اینک به بررسی انتقادهای ناصر خسرو از طبقات اجتماعی عصر خویش بر اساس حروف الفبا می‌پردازیم:

### ۱- امرا و حکام

مطابق آنچه که از دیوان ناصر خسرو برمی‌آید، امرای عصر وی که مشروعیت خود را از دستگاه حیل‌گر بنی عباس می‌گرفتند؛ در حقیقت حلقه اصلی استواری سلطنت خلفای عباسی بودند که اجرای ظواهر دین، ابزاری در جهت غارت دین و دنیای امت اسلام در دست آنها بود. بنابراین با توجه به شناختی که ناصر خسرو از این طبقه داشت؛ امرای زمان خود را با ویژگی‌های زیر به تصویر می‌کشد:

۱-۱- خوشگذرانی خدای ناترس که ظاهر دین را می‌پسندند تا باطن و حقیقت آن را؛ از این طریق است که می‌توانستند عام نادان را فریفته و خواص آگاه را به انزوا وادارند:

از مکر خداوند همی هیچ نترسی زان است که با بنده پر از مکر و شکنجی  
والله که نسنجند نماز تو از یراک روی تو به قبله است و به دل با دف و صنجی  
با مسجد و با موذن چون سرکه و ترفی با مسخره و مطرب چون شیر و برنجی  
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۳۸)

۱-۲- بنده جسم‌اند و در بند تن. بنابر این از دید ناصر خسرو، این امیران حقیر در خور مدح و ثنا نیستند:

ای غره شده به پادشائی بهتر بنگر که خود کجائی؟

- زین بند گران که این تن توست  
چون هیچ نیامدت رهائی؟  
پس شاه چگونه‌ای تو با بند  
چون بنده خویش و مبتلائی  
(همان: ۲۶۰)
- گر تو بخوانی مرا، امیر ندانمت  
وَرَت بخوانم مدیح، مرد مدانم  
(همان: ۲۱۰)
- حقیراست اگر اردشیر است زی من  
امیری که من بردل او حقیرم  
(همان: ۴۴۵)
- ۱-۳- بی خردند و فاقد حکمت و از امیری فقط جاه و جلال ظاهری را دارند:  
ای امیر اجل چون اجل آیدت بمیری  
هر چند که با عزّ و جلالی و جمالی  
زیبا به خرد باید بودنت و به حکمت  
زیبا تو به تختی و به صدری و نهالی  
(همان: ۴۳)
- میری بود آن کو چو به گرمابه درآید  
خالی شود از ملک و از جاه و جلالش  
و آنجا که سخن خیزد از چند و چه و چون  
دانای سخن پیشه بخندد ز اقوالش  
(همان: ۲۰۷)
- ۱-۴- ستمکار و گرگ صفتانی هستند که خود را به رمه خلق زده و چنان بر جان و مال و دینشان چنگ انداخته‌اند که به این راحتی نمی‌توان از چنگ و دندان‌شان رهایی جست:
- گرگی تو نه میر مر خراسان را  
سلطان نبود چنین، تو شیطانی  
(همان: ۶۰)
- از بد گرگ رستن آسان است  
وز ستمکاره سخت و دشوار است  
(همان: ۲۸۵)
- گرگ مال و ضیاع تو نخورد  
گرگ صعب تو میرو بندار است
- ۱-۵- عامل اصل فساد و مایه ویرانی خراسان و خواری علم و اسلامند:

جزیره خراسان چو بگرفت شیطان      درو خار بنشانند و برکنند عرعر

(همان: ۳۰۸)

دجال را نبینی بر امت محمد      گسترده در خراسان سلطان و پادشاهی؟

بازار زهد کاسد سوق فسوق رایج      افکنده خوار دانش، گشته روان مرئی

(همان: ۳۳۲)

## ۲- اهل زمان یا عامه مردم:

اهل زمان یا عامه مردم در دیوان ناصر خسرو بیش از هر طبقه‌ای دیگر مورد انتقاد قرار گرفته است. زیرا در نظر ناصر خسرو این عامه مردم که « نه ببیند نه بجوید چون ستور / چشم و دلشان جز لباس و جز طعام» با سکوت و جهل خویش، موجب هموار شدن راه حاکمان ظالم و فقهای دین فروش و رشد تحجر و تعصب در دین و آزار و اذیت اهل خرد و حکمت چون ناصر خسرو شده‌اند و در نتیجه همراهی این عامه جاهل با ضحاکان زمان است که هنر خوار شده و جادویی ارجمند و دست دیوان بر انواع بدی‌ها دراز گردیده است. بنابراین در دیوان ناصر خسرو مردمانی مورد انتقاد واقع شده‌اند که ویژگی‌های زیر معرف عینی آنهاست و ناصر خسرو از زیستن با چنین عامه‌ای در رنج و عذاب است و از دست و زبانشان، به یمگان پناه برده.

۱-۲- دینداران دنیا دوست: بسیاری از مردمان عصر ناصر خسرو دنیا طلبانی‌اند، که از دین پوسته آن را می‌شناسند و بهترین مسلمان‌ها در نظر آنها کسی است که حفظ ظاهر کرده، آداب صوری دین را به جای آورد، درحالی که از باطن و حقیقت آن بی‌خبر است. ناصر خسرو معتقد است که آنها این عیب نادانی خویش را با جامه مسلمانی می‌پوشند و در حقیقت فتنه بت خود شده‌اند که مَثَلشان کَمَثَلُ الْحَمَارِ است که اسفاری چند را حمل می‌کنند و در نهایت رضایت امیر را بر رضای خداوند متعال برمی‌گزینند.

ای عورت کفر و عیب نادانی      پوشیده به جامه مسلمانی

(همان: ۵۸)

آنک او بدود پیش میر ده میل هرگز نرود زی نماز ده گام  
(همان : ۶۹)

خلق یکسره بت پرستان گشته اند جانهاشان چون شمن شد بت بدن  
(همان : ۱۶۰)

۲-۲- ظلم و تبعیض را رواج داده‌اند: به نظر می‌رسد که جامعه ناصر خسرو پیام الهی  
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ را از یاد برده است، چنان که اگر یکی را بستری از خز  
است، دیگری را از بوریا هم نیست. این عامه بی فسار چنان بر یکدگر  
اوftاده‌اند که عدل در میانشان نهان و ظلم و اضطراب فاش گردیده است. به  
طوری که ناصر خسرو این عامه بی‌خبر را رمه‌هایی از گرگ و خرس گمراه  
می‌داند که از دستشان به خداوند زینهار است.

بنگر که مرآن را خز است بستر و این را به مثل زیر بوریا نیست  
(همان : ۱۱۵)

خلق نبینی همه خفته ز علم عدل نهان گشته و فاش اضطراب  
کرده ز بهر ستم و جور و جنگ چنگ چو نشپیل چو شمشیر ناب  
(همان : ۱۴۱)

۲-۳- ارزش‌های اصیل اسلامی در بینشان منسوخ شده است : ناصر خسرو در جامعه‌ای  
مجبور به زیستن است که مردمان آن از مسلمانی فقط دلخوش به نام آنند و  
ارزش‌های اصیل اسلامی، جای خود را به ضدارزش‌ها داده است، به طوری که  
در چنان عصری «می‌جوشیده حلال است سوی صاحب رای / شافعی گوید  
شترنج مباح است بیاز» (دیوان: ۱۱۳) و زمام امور به دست بی‌خردان است و  
فضل و دانش گناهی بیش نیست.

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و زرق معجون شد  
زهد و عدالت سفال گشت و حجر جهل و سفه زرّ و درمکنون شد

سر به فلک برکشیده بی خردی      مردمی و سروری در آهون شد

(همان: ۷۸)

۲-۴- به سستی و خفت گرائیده اند: مردمان عصر ناصر خسرو انسانیت رادر خور و خواب و شهوت تعریف کرده و در این راه به کارهای بیهوده‌ای که حاصل راحت طلبی است، تن داده‌اند و اگر صبحی هم می‌جویند در پی صبوحی آند، نه تسبیح الهی. از دیدگاه ناصر خسرو این دیو سیرتی، زاده چاکری ایشان به دیوان زمان (خلفا و امیران) است که «الناسُ علی دینِ ملوکهم»

بر خواب و خورد فتنه شد ستند خرس وار      تا چند گه چو خر بخورند و خر و مُرند  
هر صبح را ز بهر صبوحی طلب کنند      زیرا ندیم رود و می لعل و ساغرند  
اندر رکوع خم ندهد پای و دستشان      لیکن به پیش میر به کردار چنبرند  
گر رسم و خوی دیو گرفتند لاجرم      همواره پیش دیو بد اندیش چاکرند

(همان: ۴۲۵)

۲-۵- از اصل دین بی خبرند: دین مردمان عصر ناصر خسرو دینی خالی از علم و تحقیق است و در چنین جامعه‌ای، اهالی آن، از حامل حقیقی دین و قران ناطق آن بی‌خبرند و دوستی و دشمنی‌شان هم با او بی‌پایه و اساس است. بنابر این در نظر ناصر خسرو اسلام و دین حق در عصر وی خوار شده حرمت از آن کسانی است که دشمن دینند و میخواران در امان و دیندارانی چون وی در بیم و عذاب.

بودند همه گنگ و علی گنج سخن بود      بودند همه چون خر او بود غضنفر

(همان: ۱۳۲)

حرمت امروز مر جهودان راست      اهل اسلام و دین حق خوارند  
من به یمگان به بیم و خوار و به جرم      ایمنند آنکه دزد و میخوارند

(همان: ۴۷۴)



۲-۶- عبادت وزهدشان هم از سر جهل و نادانی است: دین عامه مردم در نظر حکیم ناصر خسرو تقلید صرف است و اعمال عبادیشان نیز از روی عادت و غافل از محتوای آن. چنانکه درخت به برگ و بار خود علم ندارد؛ زهد و عبادت اینان نیز بدون علم و مایه جهل است. پس برای اینکه، جهل، جهل دیگری را نزیاید، ناصر خسرو آنها را به عبادت با علم فرا می خواند.

این که تو داری سوی من نیست دین	مایه نادانی و کفر و شقاوت
کار درختان خور و بار است و برگ	کار تو تسبیح و نماز و دعاست
طاعت بی علم نه طاعت بُود	طاعت بی علم چو باد صباست

(همان : ۱۰۰)

### ۳- پیروان مکاتب غیراسلامی

مکاتب غیراسلامی در اشعار ناصر خسرو دو نوع است: ۱- مکتب‌های آسمانی مثل زردشتی و مسیحی که ناصر خسرو بین اصل این ادیان و آنچه پیروانشان از خود بروز می دهند و آن را به عنوان دین خود معرفی می نمایند فرق قائل است. در حقیقت اصل این ادیان را می پذیرند اما روش پیروان آنها را مورد انتقاد قرار می دهد. ۲- مکاتب غیر آسمانی مثل مانوی- هندی (برهمنی) و بت پرستی که همه آنها را مایه جهل و گمراهی می داند و نمی پذیرد.

### ۳-۱- مکاتب آسمانی غیراسلامی

۳-۱-۱- زردشتیان که آنها را اهل قول می داند تا عمل و چنین می نکوهد:

ای خواننده کتاب زند و پازند	زین خواندن زند تا کی و چند
دل پر ز فضول و زند بر لب	زردشت چنین نوشت در زند؟
از فعل منافقی و بی باک	وز قول حکیمی و خردمند
از فعل به فضل شو بیفزای	وز قول رواند کی فرو بند

پندم چه دهی؟ نخست خود را  
چون خود نکنی چنانکه گویی  
محکم کمری زپند بر بند  
پند تو دروغ بود و ترفند

(همان: ۲۳)

۳-۲-۱- ترسایان که از بی خبری و بی خردی خویش مسیح را پسر خدای خواندند:

ترسا پسر خدای گفت او را  
زیرا که خبر نبود ترسا را  
از بی خردی خویش و نادانی  
از قدر بلند نفس انسانی

(همان: ۵۸)

۳-۲-۲- مکاتب غیر آسمانی:

۳-۲-۱- هندو:

سوی من جاهلست ار چه حکیم است  
نیابد فضل و مزد روزه داران  
به نزد عامه، هندوی برهن  
برهن، گرچه چون روزه ست لکهن

(همان: ۳۹۹)

۳-۲-۲- مانویان:

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یک نهاد  
راه از اینجا گم شده است، ای عاقلان برمانوی

(همان: ۳۴۵)

۳-۲-۳- دهریان که عالم را قدیم می دانند و به معاد اعتقادی ندارند:

عالم قدیم نیست سوی دانا  
چندین هزار بوی و مزه و صورت  
مشنو محال دهری شیدا را  
بر دهریان بس است گواما را  
بنگر به چشم خاطر و چشم سر  
ترکیب خویش و گنبد گردا را  
بررس که کردگار چرا کرده است  
این گنبد مدور خضرا را  
ویران همی ز بهر چه خواهد کرد  
باز این بزرگ صنع مهیا را

(همان: ۱۶۷)

## ۴- حاجیان مدعی

ناصرخسرو حاجیانی را نکوهش نموده است که علی رغم آیات و روایات وارده در خصوص حج الهی، در زیارت خود نیت خالص ندارند و برای خوشاینددیگران به سفر حج می‌روند. در حقیقت همان دین فروشانی هستند که حج را هم برای نام و وسیله‌ای برای رفتن به بهشت و بهره مندی از نعمات آن می‌خواهند. چنین حاجیانی بدون اینکه به اصل موضوع و مقوله معنوی حج پی ببرند فقط محنت بادیه را به جان خریده اند و زائران سنگ و خاکند تا جان جان:

ره مکه همی خواهی بریدن	که بازادی و با مال و جهازی
مگر کاندر بهشت آئی به حیلت	بدین اندوه تن را چون گدازی؟
گر این فاسد گمانت راست بودی	بهشتی کس نبودی جز حجازی

(همان: ۴۲۷)

ای شسته سرو روی به آب زمزم	حج کرده چو مردان و گشته بی غم
کم بیشک پیمانان و ترازوی	هرگز نشود پاک ز آب زمزم
از سیم طراری مشو به مکه	مامیز چنین زهر و شهد برهم

(همان: ۲۷۷)

## ۵- خلفای بنی عباس

از دیدگاه ناصرخسرو، همه بدبختی‌های امت اسلام از آنهاست. اینان به ناحق برجایگاه پیامبر (ص) تکیه زده‌اند و این دیوسیرتان مایه انحراف دین و گمراهی مردم می‌باشند و کارشان نام فروشی و دنیا طلبی است و دین را دست آویزی برای قدرت دنیوی خود قرار داده‌اند. این‌ها خلفا، دشمنان اصلی ناصر خسرو و مکتب باطنی اویند زیرا طریق وی بزرگ‌ترین مانعی در مقابل قدرت و حکومت آنها بود. بنابراین ناصرخسرو در دیوان خویش به طریق قیاسات منطقی اثبات می‌کند که:

۵-۱- خلفای بنی عباس در ادعای خلافت رسول الله (ص) دروغگویی بیش نیستند :  
دعوی همی کنند که نبی را خلیفتم در خلق، این شگفت حدیثی است بو العجب  
زیرا که دین سرای رسول است و ملک او کس ملک کس نبرد در اسلام بی نسب  
( همان : ۲۰۹ )

۵-۲- سلسله بنی عباس که خرافاتشان را به نام دین، در راستای استمرار قدرت و  
دولت خود به خورد مردم داده‌اند؛ در این ساختار، تنها خودشان مقصّر  
نیستند؛ بلکه به نظر ناصر خسرو اساس این بدبختی‌ها از آن کسی است که این  
سلسله به دست او پایه گذاری شد :

زیشان جز از محال و خرافات کی شنود آدینه‌ها و عید نه شعبان و نه رجب  
( همان : ۲۰۹ )

هر زمان بتّر شود حال رمه چون بودش از گرسنه گرگان رعات  
گر بخواهد ایزد از عباسیان کشتگان آل احمد را دیات  
وای بومسلم که مر سفاح را او برون آورد از آن بی درکلات  
( همان : ۳۲۵ )

۵-۳- از دیدگاه ناصر خسرو خلفای عباسی عامل انحراف دین‌اند. نه تنها هیچ  
پاسخی برای حل مسائل دینی ندارند؛ بلکه درماندگی شان را نیز با توسل  
ابزاری به نام پیامبر (ص) توجیه و حکمت جویان دینی را به رافضی و قرمطی  
متهم می‌کنند.

به چپ و راست شدست از ره دین آنکه جهان بر دراعه اش به چپ و راست به زربست طراز  
ور پیرسش یکی مشکل گویدت به خشم سخن رافضیانست که آوردی باز  
به سؤال تو چو درماند گوید به نشاط «بر پیمبر صلواتی خوش خواهم به آواز»  
صبر کن بر سخن سردش زیرا کان دیو نیست آگاه هنوز ای پسرم نرخ پیاز  
( همان : ۱۱۳ )

۵-۴- بر مکتب بو حنیفه پای می فشارند و غیر آن را حق نمی دانند:

جمله مقررند این خران که خداوند	از پس احمد پیمبری نفرستاد
وانگه اگر تو به بوحنیفه نگروی	بر فلک مه برند لعنت و فریاد
دست نگیرد ز بوحنیفه رسولت	طرفه تر این سخن ز طرفه بغداد
سوی خداوند جهان یکی است پیمبر	وینها بگرفته اند بیش ز هفتاد

(همان: ۳۰۲)

۵-۵- در نظر ناصر خسرو خلفای عباسی، دجال گونه، حق و باطل را تخلیط کرده، بر منبرحق- به مراد عام نادان- چنان تکیه زده اند که آزاد اندیشان و متفکرانی چون ناصر خسرو را جز خاموشی و مرثیه سرایی بردین حق گزیری نیست.

بر منبر حق شده است دجال	خامش بنشین توزیر منبر
-------------------------	-----------------------

(همان: ۹۴)

آنک او به مراد عام نادان	بررفت به منبر پیمبر
گفتا که منم امام و میراث	بستد زنییرگان و دختر
روی وی اگر سپید باشد	روی که سیه بود به محشر
ای حجت خراسان ازنگ این گروه	دین رابه شعر مرثیت آور ندب ندب

(همان: ۲۰۹)

## ۶- درباریان:

تصویری که حکیم ناصر خسرو در دیوان شعر خویش از درباریان عصر خود می دهد؛ چنین است: بنابر این درباریان عهد ناصر خسرو؛

۶-۱- دنیا طلبانی هستند که برای یک تکه نان به نوکری هر ینال و تکین تمکین می نمودند:

غافلی اندر نماز و چشم به در	پیش شه از بیم دست در بغلی
دست طمع کرده میان تو را	پیش شه و میر دو تا چون دوال

زشت بود بودن آزاده را      بنده طوغان و عیال ینال  
( همان :۳۴۸ )  
۶-۲- فاسد و چاکران فخر فروشی هستند که به خاطر خوش آمد امیر دست به هر  
کاری می‌زنند:

ای گشته به درگاه میر چاکر      دعوی چه کنی خیره در معالی؟  
دنیا چو رهی پیش من عیال است      تو پیش یکی چون رهی عیالی  
همواره دوان در قفای شاهی      گوئی که مگر شاه را قذالی  
(همان:۴۶۶)

۶-۳- فرمان شاه را بر فرمان خداوند کردگار ترجیح می‌دهند:  
فرمان کردگار یله کرده      شه را لطف کنی «چه فرمائی»؟  
مؤذن چو خواندت ز پی مسجد      تو اوفتاده ژاژ همی خائی  
ورشاه خواندت سوی گلشن      ره را به چشم و روی پیمائی  
(همان :۶)

## ۷- شاعران

در دیوان ناصر خسرو شاعرانی مورد انتقاد قرار گرفته اند که رسالت شعر را در  
مداحی امرای فاسد خلاصه و به خاطر حقارت‌های گذران زندگی، این درّ لفظ دری را  
به پای خوکان قربانی کرده‌اند. این سخن سرایان عاری از معنی که زبان فصیح خویش  
را وقف هزل و بیهوده گویی کرده، بی‌خبر از غم و اندوه روزگار به لهو و عشرت  
طلبی می‌پرداختند؛ همیشه مورد انزجار حکیم ناصر خسرو که شعر برای او وسیله  
مبارزه و در خدمت تعهد خویش است، می‌باشد:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی      یکی نیز بگرفت خنیاگری را  
تو برپایی آنجا که مطرب نشیند      سزد گر ببری زبان جری را  
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را      که مایه است مر جهل و بدگوهری را

به نظم اندر آری دروغی طمع را      دروغ است سرمایه کافری را  
پسنده است با زهد عمار و بوذر      کند مدح محمود مرعنصری را  
من آنم که در پای خوکان نریزم      مر این قیمتی در لفظ دری را  
(همان: ۱۴۳)

حکیم آن است کو از شاه نندیشد، نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید  
(همان: ۴۰)

بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش      بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر  
(همان: ۱۰۲)

زدیوان دورشوتاراه یابدسوی توحکم      سخت آنگه شود بی شک سزای دفترودیوان  
(همان: ۲۹۲)

#### ۸- متصوفه

صوفیانی در دیوان ناصر خسرو از تازیانه‌های نقد وی در امان نمانده‌اند که از تصوف فقط صوف آن را دریافته‌اند و بیشتر اهل سماع و طرب اند تا اهل عشق و معنویت. به همین دلیل است که ناصر خسرو از آنها گریزان است و های و هویشان را سخن دیوانگان می‌داند و در انتقاد آنها می‌گوید:

فوطه بپوشیئی تا عامه گفت      «شاید بودن کاین صوفیستی»  
گرت به فوطه شرفی نوشدی      فوطه فروش تو بهشتیستی  
(همان: ۲۴۹)

آنکه گوید های هوی و پای کوبد هر زمان      آن به حق دیوانه باشد تو مخوان آن را طرب  
(همان: ۹۶)

#### ۹- ناصبیان

در نظر ناصر خسرو دشمنان علی و اولاد او و کسانی که به خلافت بلافصل حضرت علی (ع) معتقد نیستند، ناصبی‌اند. ناصر خسرو این گروه را که بدون توجه به

حق و حقیقت و تمسک به روش نکوهیده خود، به آزار و اذیت شاعر برخاسته، وی را لعن و نفرین کرده، از خان و مان رانده و به گوشه‌ای از دره یمگان افکندند و او را رافضی و بد دین لقب دادند به باد انتقاد شدید گرفته، از اظهار دلتنگی و نفرت به آنان امتناعی نمی‌ورزد. بنابراین ناصبی در دیوان ناصر خسرو؛

۹-۱- با اهل بیت مخالف است:

ای عدوی آل پیغمبر، مکن کز جهل خویش      کوه آتش را به گردن درهمی چنبر کنی  
ورنه در دل کفر داری چون شود رویت سیاه      چون حدیث از حیدر و از شیعه حیدر کنی  
(همان: ۴۵۳)

تو ای ضعیف خرد ناصبی که از غم من      چون زرد بید به ایام مهرگان شده‌ای  
ز بهر دوستی آل مصطفی بر من      بزرگ دشمن و بدگو و بد زبان شده‌ای  
(همان: ۴۳۴)

۹-۲- مکتب آنها انحرافی است:

نگه کن که چون مذهب ناصبی      پر از باد و دمّ و پرییچ و خم  
(همان: ۶۲)

ناصری، ای خر، سوی نار سقر      چند روی بر اثر سامری؟  
دین، تو به تقلید پذیرفته‌ای      دین به تقلید بود سرسری  
با تو من ار چند به یک دین درم      تو زره من به ره دیگری  
فاطمیم فاطمیم فاطمی      تا تو بدری ز غم ای ظاهری  
(همان: ۵۴)

با وجود این اشعار انتقادی که حجم بسیار مختصری از آن، در این گفتار ذکر شد، اینطور نیست که تصور شود که ناصر خسرو به خاطر دگر اندیشی و حرکتش برخلاف جریان فکری زمان، زبان به نکوهش مخالفان خود گشوده است، بلکه چون ناصر خسرو بیش از چهل سال از جنس مردمانی بود که با بهائم از خواب و خور انباز گشته



بودند، اینک بعد از بیداری و تولد دوباره اش در صبح صادق خرد و حکمت، درد همگنانش را به خوبی می‌شناسد و می‌خواهد به عنوان یک شاعر متعهد، جامعه خویش را از ضلالت و گمراهی نجات داده، آنها را به سوی جریانی رهنمون سازد که خود ناصر خسرو را از بند تن آزاد ساخت. بنابراین ناصر خسرو، خلق خفته در بند جسمانی عصر خویش را اول می‌خواهد با بانگ رسای انتقادات به خود آورد و بعد آنها را وادارد که به جای تقلید ستوروار، در کار جهان به چشم خرد بنگرند و خود را از این جهل و ظلمات حیوانی رهایی بخشند. در مرحله بعد با آزادگی تمام همچون ناصر خسرو راهی را برگزینند که روشنگر آن خورشید علوی است و این سعادت دنیا و آخرت و مدینه فاضله‌ای است که نه تنها ناصر خسرو بلکه بسیاری از اندیشمندان اسلامی برآیند.

و اندر جهان به چشم خرد بنگر

تاخوش بخسپی و بخوری چون خر؟

برکن به شب یکی سوی گردون سر

(همان: ۴۴)

هریک ار عترت او نیز درختی ببرند

پسران علی و فاطمه زاتش سپرند

تو بقر رو سپس عامه که ایشان بقرند

(همان: ۶۶)

برکن ز خواب غفلت پورا پسر

ایزد خرد زبهر چه داده ستت؟

بر نه به سر کلاه خرد وانگه

شجر حکمت، پیغمبر ما بود و برو

سپس آن پسران رو، پسرا زانکه تو را

سپس باقر و سجاد روم در ره دین

## نتیجه گیری

از آنچه گذشت چنین برمی آید که ناصر خسرو شاعری به تمام معنا و حکیمی آزاد اندیش و مبارز، در لباس یک شاعر متعهد است. او شعر را نه در خدمت عاطفه و خیال بلکه در خدمت حکمت و فلسفه دینی در جهت بیداری امت خفته زمان خود به کار گرفته است و انتقادات او از طبقات مختلف فکری و اجتماعی عصر خویش تجسم عینی فلسفه حیات جامعه او و حاصل تجربیات یک عمر مصاحبت با اهالی آن است. در حقیقت ناصر خسرو می خواهد با اهداف اصلاح طلبانه، با تیغ تیز نقد، امت اسلامی عصر خود را بیدار کرده و مدینه فاضله جامعه اسلامی را که در سیمای حکومت پیامبر (ص) و علی (ع) مسبوق به سابقه و دست یافتنی است به مخاطبان خود نشان دهد و با معرفی صراط مستقیم آن، آنها را از پرداختن و مشغول شدن به کارهای بی ثمره و بیهوده باز دارد.

## منابع

- براون، ادوارد (۱۳۳۵)؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه علی پاشا صالح، ج ۱، تهران، ابن سینا.
- بیهقی، ابوالفضل . (۱۳۸۰)؛ *تاریخ بیهقی* (براساس نسخه فیاض، ادیب پیشاوری و غنی) به اهتمام منوچهر دانش پژوه، تهران، هیرمند.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۰)؛ *تاریخ جهانگشا*، تهران، ارغوان.
- خاشعی، افشین (۱۳۶۸)؛ *درج ۳* (بزرگ ترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی)، تهران، شرکت مهر ارقام رایانه.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۰)؛ *جامعه شناسی خودکامگی*، تهران، نشر نی.
- ریپکا، یان (۱۳۵۴)؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودوبن آدم (۱۳۸۵)؛ *دیوان شعر*. تصحیح مدرس رضوی، تهران. سنایی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸)؛ *تازیانه سلوک*، تهران، آگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)؛ *صورخیال در شعر فارسی*، تهران، آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). *سبک شناسی شعر*، تهران، فردوس.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۷)؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، تهران، فردوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶)؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران، فردوس.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۷۹)؛ *شاهنامه (نامه باستان)*، ویرایش و گزارش دکتر جلال الدین کزازی، ج ۱، تهران، سمت.
- محقق، مهدی (۱۳۶۸)؛ *تحلیل اشعار ناصر خسرو*، تهران، دانشگاه تهران.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۸۴) *دیوان شعر*، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه*. تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۸)؛ *وجه دین*، تهران، کتابخانه طهوری.
- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۸). *چشمه روشن*، تهران، علمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵)؛ *دیداری با اهل قلم*. ج ۱، مشهد، دانشگاه فردوسی، مشهد.